

بیتاورد

دنیای آدم نباتی ها / ۲

# مادر آدم نباتی

بیتا  
Hoopa

دنیای آدم نباتی ها / ۲

مادر

آدم نباتی

ضحی کاظمی

تصویرگر: سوسن آذری



سرشناسه: کاظمی، ضحی، ۱۳۶۱ -  
عنوان و نام پدیدآور: مادر آدم نیباتی/ نویسنده ضحی کاظمی؛  
ویراستار محمد یوسفی؛ تصویرگر سوسن آذری.  
مشخصات نشر: تهران: نشر هوپا، ۱۳۹۵.  
مشخصات ظاهری: ۱۶۶ ص.  
فروست: دنیای آدم نیباتی‌ها؛ ۲.  
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۶۵۵-۵۹-۶-۹-۱۶-۹؛ دوره: ۹۷۸-۶۰۰-۸۶۵۵-۶۰۰-۶۷۸-۶۰۰-۸۶۵۵-۵۹-۶-۹-۱۶-۹

وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا  
موضوع: داستان‌های فارسی -- قرن ۱۴  
موضوع: Persian fiction -- 20th century  
شناسه افزوده: یوسفی، محمد، ۱۳۷۱ - ویراستار  
شناسه افزوده: آذری، سوسن، ۱۳۶۴ - تصویرگر  
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۵م۲/الف/۳۲۸/۱۸۴ PIR  
رده‌بندی دیویی: ۸۴۳/۶۲  
شماره کتاب‌شناسی ملی: ۴۵۳۳۳۸۹

## برای دخترم آوین

دنیای آدم نیباتی‌ها/۲

### مادر آدم نیباتی

نویسنده: ضحی کاظمی  
ویراستار: محمد یوسفی  
مدیر هنری: فرشاد رستمی  
تصویرگر: سوسن آذری  
طراح گرافیک: الهه جوانمرد  
ناظر چاپ: مرتضی فخری  
چاپ اول: ۱۳۹۶  
تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه  
قیمت: ۱۴۰۰۰ تومان

شابک دوره: ۹۷۸-۶۰۰-۸۶۵۵-۵۹-۶-۹-۱۶-۹

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۶۵۵-۱۶-۹

هوپا  
Hoopa

آدرس: تهران، میدان فاطمی، خیابان بیستون، کوچه‌ی دوم الف، پلاک ۳/۱، واحد دوم غربی،

صندوق پستی: ۱۴۳۱۶۵۳۷۶۵ تلفن: ۸۸۹۶۴۶۱۵

همه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای نشر هوپا محفوظ است.

استفاده‌ی بخش‌هایی از متن کتاب، فقط برای نقد و معرفی آن مجاز است.

www.hoopa.ir info@hoopa.ir



بخش اول:  
مهد کودک  
آدم‌نبتی‌ها



## فصل اول: زندگی جدید

رویات آشپزخانه ۱۳۰ مشغول جمع کردن میز شام است. تارا روی مبل لم داده. سرش به وی دی گرم است. احتمالاً دارد با پاشا صحبت می کند؛ حتماً همان حرف های همیشگی و ذوق زدگی از اینکه به کشور نظارت بر آدم نباتی ها فرستاده شده ایم. پنج هفته از آمدنمان به اینجا می گذرد. از یک هفته ی دیگر دوره های درسی مان شروع می شود. یک ماه و نیم به ما فرصت داده اند تا به زندگی جدیدمان عادت کنیم. من که هنوز عادت نکرده ام. دلم برای کشور نوجوانان تنگ شده. وقتی این را می گویم، تارا با من دعوا می کند. همه اش می گوید: «راما، چقدر غر می زنی!» من غر نمی زنم. فقط دلم برای اتاقم و فضای باز کشور نوجوانان تنگ شده. اینجا خیلی کوچک تر است؛ فقط چند تا خانه و یک ساختمان اصلی که دفتر مرکزی نظارت بر آدم نباتی هاست. کلاس های ما

پاشا هم قبلاً در کشور نوجوانان دیگری بوده‌اند. احتمالاً پاشا راست می‌گوید. در هر حال، امیدوارم این خانه آخرین خانه‌ی زندگی من نباشد. تصور اینکه قرار باشد تا آخر عمر همین‌جا زندگی کنم، برایم زجر آور است. تارا می‌گوید: «این‌طوری نیست. به‌مرور توی شهرهای مختلف آدم‌نباتی‌ها پخش می‌شویم.» می‌گوید: «اینجا موقت است.» فعلاً که اینجا برای من همان حس روبات قرنطینه را دارد. هنوز به‌غیر از خودمان و روبات‌ها، کس دیگری را ندیده‌ایم. فقط از طریق وی‌دی به ما اعلام می‌شود چه کاری باید انجام بدهیم و چه موقع منتظر چه چیزی باشیم. قبل از شام هم تاریخ و زمان اولین دیدارمان را با مدیر «نبن»، یعنی مدیر کشور «نظارت بر آدم‌نباتی‌ها»، اعلام کردند: «یک هفته‌ی دیگر.»

شاید هم تارا دارد با پاشا درباره‌ی همین صحبت می‌کند. کلاً از وقتی از شهر آدم‌نباتی‌ها برگشته‌ایم، باهم صمیمی‌تر شده‌اند. کمتر به من محل می‌گذارند. هر وقت هم چیزی می‌گویم، تارا به حساب غرزدنم می‌گذارد. اصلاً مهم نیست. در عوض، من هم حسابی با آنیا دوست شده‌ام. آنیا هم مثل من عاشق موسیقی است. گاهی ساعت‌ها با هم موسیقی گوش می‌کنیم. یک بار حتی یک کنسرت دونفره برای تارا و سیلا اجرا کردیم: دونوازی ویلن سل و پیانو. من و آنیا که خیلی لذت بردیم؛ اما تارا خیلی هم تشویقمان نکرد. سرش به وی‌دی گرم بود و داشت با پاشا حرف می‌زد. برای من رفتار سرد تارا مهم نیست. کلاً فضای اینجا را دوست ندارم. از پنجره که به بیرون نگاه می‌کنم، هیچ‌چیز غیر از زمین خشک نمی‌بینم. دلم

هم قرار است آنجا برگزار شود. از زمین بازی کشور نوجوانان و سالن آمفی‌تئاتر و از همه مهم‌تر، مزارع اطراف آن خبری نیست. از وقتی به اینجا آمده‌ایم، هواسکوترهایمان را از ما گرفته‌اند. گفتند: «فعلاً لازم ندارید تا بعد.» دلم پرواز با هواسکوتر می‌خواهد. البته تارا و پاشا هم در این باره با من موافق‌اند.

اینجا اصلاً نمی‌شود از خانه بیرون رفت. دوروبر فقط بیابان است و اکسیژن کافی وجود ندارد. برای ورزش هم باید به زیرزمین ساختمان اصلی برویم که هم استخر دارد، هم باشگاه. روبات خدمتکار هر روز صبح بعد از صبحانه ما را به باشگاه می‌برد. از خانه‌ی ما تا خانه‌های دیگر و ساختمان اصلی همه‌اش چند قدم بیشتر راه نیست. باشگاه هم پر از روبات‌های کوچک مری است که سر هر دستگاه ورزشی مدام به ما دستور می‌دهند چه کار کنیم، چه کار نکنیم. حالم از این روبات‌های مری به‌هم می‌خورد. اما تارا انگار با همه‌چیز اینجا حال می‌کند. پاشا هم همین‌طور.

از بقیه‌ی بچه‌ها خبری نداریم. حتماً هر کدام یک جایی شبیه اینجا هستند. البته کشور نظارت بر آدم‌نباتی‌ها احتمالاً از همه کوچک‌تر است. پاشا می‌گوید کشور نظارت بر آدم‌نباتی‌ها یک جا نیست. در کل کره‌ی زمین پخش شده. ما فقط در یکی از آن‌ها هستیم. اول برایم قابل درک نبود؛ اما وقتی همخانه‌های جدیدمان را دیدم، برایم جا افتاد. تا حالا فکر می‌کردیم فقط یک کشور نوجوانان وجود دارد؛ اما آنیا و سیلا که الان با من و تارا زندگی می‌کنند، هر کدام از کشور نوجوانان دیگری آمده‌اند. همخانه‌های

«به عقیده‌ی یک کرم عجیب است که  
انسان کتاب‌هایش را نمی‌خورد.»

بخشی از شعر «کرم‌های شب‌تاب» / رایبندرانات تاگور

**هوپا ناشر کتاب‌های خوردنی**



نشر هوپا همگام با بسیاری از ناشران بین‌المللی از کاغذهای مرغوب با زمینه‌ی کرم استفاده می‌کند، چرا که:  
نور را کمتر منعکس می‌کنند و چشم هنگام مطالعه کمتر خسته می‌شود.  
سبک‌تر از کاغذهای دیگرند و جابه‌جایی کتاب آسان‌تر می‌شود.  
و مهم‌تر اینکه برای تولید این کاغذها درخت کمتری قطع می‌شود.

به امید دنیایی سبزتر و سالم‌تر.....